

به نام خدا

سلام آقای شهبازی، سلام دوستان گنج حضوری

🌞 طلب 🌞

طلب چیست؟

طلب اولین مرحله در مسیر زنده شدن به خداست و این معنی را می دهد که ما باید طلب شناسایی هم هویت شدگی هایی که در مرکزمان است را داشته باشیم و اگر این طلب در ما نباشد و ما در صدد شناسایی و لا کردن همانیدگی ها نباشیم و از کشیدن دردِ هشیارانه فرار کنیم؛ یعنی ما در این راه بیهوده تلاش می کنیم، زیرا تنها با شناسایی چیزهای آفل در درونمان و فضاگشایی در برابر آنها، خداوند دم زنده کننده خودش را می فرستد و ما به او زنده می شویم. به قول حضرت عطار :

⚡ هست وادی طلب آغاز کار

⚡ وادی عشق هست از آن پس، بی کنار

عطار، منطق الطیر، بیت ۳۲۵۲

و بر این اساس، شرحی از ابیات حضرت مولانا را درباره طلب، با شما یاران گنج حضوری به اشتراک می گذارم.

🌻 جمله بی قراریت از طلب قرار تُست

🌻 طالب بی قرار شو تا که قرار آیدت

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۲۳

🌟 ما دو جور قرار داریم:

۱ - قرار در من ذهنی، که شامل چسبیدن به چیزهای آفل و زودگذر است، مثل پول زیاد، خانه بزرگ، همسر، فرزند و ...

۲- قرار در مرکزِ عدم، که شاملِ مستقر شدن در این لحظه ابدی و به گذشته و آینده نرفتن، اتفاقات را بازی گرفتن، به طورِ جدِّ جدِّ رویِ خود تمرکز داشتن و... است.

پس وقتی ما، منِ ذهنی داریم و مرکزمان پُر از همانیدگی است، آرامش و قرارِ خدایی نداریم. اگر واقعا طالبِ زنده شدن به خداوند هستیم، تنها کاری که باید انجام دهیم و چاره ای جز این نداریم، این است که هم هویت شدگی های درونمان را شناسایی کنیم و با فضاگشایی و تسلیم، اجازه دهیم که خداوند درونمان را از هر منِ ذهنی پاک کند. در این صورت است که آرامش و قرارِ اصیل که همان تبدیل و زنده شدن به خداست را تجربه می کنیم.

🌻 زین طلب بنده به کویِ تو رسید

🌻 درد، مریم را به خرمابُن کشید

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۹۸

🌟 همان طور که دردِ زایمان، باعث شد که حضرت مریم به سویِ درختِ خرما کشیده شود و مسیح از او متولد شود، ما هم باید طلبِ شناساییِ هم هویت شدگی ها را داشته باشیم و از دردِ هشیارانه فرار نکنیم تا مسیحِ درونمان زاییده شود و هر لحظه اعلام کنیم :
ما دیگر طلبِ چسبیدن به چیزهایِ زودگذر مثل پول، خانه، ماشین و... را نداریم و می خواهیم به زندگی زنده شویم.

🌻 این بین باری که هر کشِ عقل هست

🌻 روز و شب در جستجویِ نیست است

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۶۲

🌟 ما باید به این مطلب توجه کنیم که هر کسی که عقل دارد، با اینکه هنوز به خدا زنده نشده است، اما هر لحظه در طلبِ شناساییِ هم هویت شدگی ها در مرکزش است و این امید را دارد که به خدا زنده می شود.

🌻 در گداییِ طالبِ جودی که نیست

🌻 بر دکانها طالبِ سودی که نیست

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۶۳

☆ به عنوان مثال، گدایی که در کنار خیابان می نشیند و هنوز کسی به او چیزی نبخشیده است اما طالبِ بخشش از طرفِ دیگران است یا کاسبی که داخلِ دکانش می شود، در ابتدایِ ورود، طالبِ سودی است که هنوز نیامده است .

🌻 هست ها را سویِ پس افکنده اند

🌻 نیست ها را طالب اند و بنده اند

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۶۶

☆ ما باید هر لحظه با تسلیم و فضاگشایی، این هستیِ مجازیِ منِ ذهنی، یعنی چسبیدن به چیزهایِ آفل مثلِ کینه، رنجش، طلبِ قدر شناسی، پریدن از یک فکر به یک فکرِ همانیده و... را رها کنیم و با اینکه هنوز تبدیل نشده ایم، اما نا امید نشویم و طلبِ آن نیستی که همان زنده شدن به خداست را داشته باشیم.

🌻 منگر اندر نقش زشت و خوبِ خویش

🌻 بنگر اندر عشق و، در مطلوبِ خویش

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۳۷

☆ ای عاشقی که در طلبِ زنده شدن به خدا هستی، تو به نقشِ زشت و خوبی که منِ ذهنی ات نشان می دهد نگاه نکن؛ زیرا تو از جنسِ عشق و زیبایی و شادیِ اصیل هستی. بیا هر لحظه با فضاگشایی و عدم کردنِ مرکزت، به مطلوبِ خودت یعنی خداوند زنده شو.

🌻 منگر آن که تو حقیری یا ضعیف

🌻 بنگر اندر همّتِ خود ای شریف

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۳۸

☆ ای کسی که امتدادِ خداوند هستی تو به حرف هایِ منِ ذهنی ات که می گوید تو آدمِ حقیر یا ضعیفی هستی گوش نده، بلکه به همّتِ والایِ خود، که همان شناساییِ منِ ذهنی و لا کردنِ آن است، نگاه کن.

🌻 تو به هر حالی که باشی می طلب

🌻 آب می جوُ دایماً ای خشک لب

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۳۹

☆ ای طالبِ تشنه کامی که مرکزت پُر از همانیدگی است و آبِ هشیاریِ حضورت خشک شده است، در هر حالتی که هستی تسلیم باش و فضاگشایی کن و این فضاگشایی یعنی طلبِ لحظه به لحظه، که خدایا می خواهم به تو زنده شوم.

🌻 کآن لبِ خشکت گواهی می دهد

🌻 کو به آخرِ بر سرِ منبعِ رسد

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۴۰

☆ وقتی ما خشک لب هستیم یعنی در مرکزمان هم هویت شدگی داریم، تنها با طلبِ شناسایی و فضاگشایی است که به سرچشمه اصلی که همان چشمه هشیاری حضور است وصل می شویم.

🌻 خشکی لب هست پیغامی ز آب

🌻 که: به مات آرد یقین این اضطراب

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۴۱

★ اگر ما به زندگی وصل نیستیم و در منِ ذهنی خشک شده ایم، پیغامی است از طرفِ زندگی، که یقیناً این اضطراب ما را به زندگی خواهد رساند.

🌻 کاین طلبِ کاری، مُبارکِ جُنُشی ست
🌻 این طلب در راهِ حق، مانعِ کُشی ست

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۴۲

★ این طلبِ کاری که ما هر لحظه در حالِ شناساییِ همِ هویتِ شدگی ها و انداختنِ آنها هستیم، بسیار مبارک است، زیرا تنها این طلب در راهِ خداوند، همه‌ی موانع که همان همِ هویتِ شدن با چیزهای آفل هست را می‌کشد.

🌻 این طلب، مفتاحِ مطلوباتِ توست
🌻 این سپاه و نصرتِ رایاتِ توست

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۴۳

★ این طلبِ صادقانه که همان فضاگشاییِ لحظه به لحظه توست، در واقع باعث می‌شود که زندگی با کلیدِ کُن فُکانش که می‌گوید: "بشو، می‌شود" درونِ بسته شده ات را باز کند و همچون سپاهی باعثِ پیروزیِ تو در برابرِ هر اتفاق می‌شود.

🌻 این طلبِ همچونِ خروسی در صَباح
🌻 می‌زند نعره که: می‌آید صَباح

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۴۴

★ این طلبِ مثلِ خروسیِ سحری است که فریاد می‌زند: صبحِ حضورِ نزدیک است.

🌻 گرچه آلت نیستت تو می طلب

🌻 نیست آلت حاجت، اندر راهِ رَب

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۴۵

☆ تبدیل و زنده شدن به خداوند با ابزار های ذهنی ممکن نیست. یعنی تو نباید با خط کشِ ذهنِ میزانِ حضورت را اندازه بگیری، بلکه با فضاگشایی و تسلیم در برابرِ اتفاقات، طلبِ زنده شدن به خداوند را داشته باش.

🌻 هر که را بینی طلب کار ای پسر

🌻 یارِ او شو، پیشِ او اندازِ سَر

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۴۶

☆ ای کسی که داری رویِ خودت کار می کنی، در این مسیرِ معنوی، هر کسی را دیدی که به طورِ جدّی در طلبِ عدم کردنِ مرکز اش است، با او دوست شو.

🌻 کز چوارِ طالبان، طالب شوی

🌻 وز ظلالِ غالبان، غالب شوی

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۴۷

☆ اگر ما با انسان هایی که طالبِ زنده شدن به خدا هستند همنشین شویم، درون ما به عشق و شادی بی سبب ارتعاش می کند و هشیاریِ حضور در ما زیادتیر می شود و ما باید هر لحظه در سایه بزرگانی چون مولانا که به منِ ذهنی شان غالب شده اند قرار بگیریم تا بتوانیم به تدریج من هایِ ذهنیِ درونمان را شناسایی و آنها را لا کنیم.

🌻 گر یکی موری سلیمانی بجُست

منگر اندر جُستنِ او سُسْت سُسْت 🌻

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۴۸

☆ مثلِ موری کوچک که در جستجویِ سلیمان بود باش؛ یعنی اگرچه من ذهنی داری و هنوز آنقدر درونت باز نشده است، نا امید نشو و هر لحظه با فضاگشاییِ پی در پی در برابرِ اتفاقات، طلبِ زنده شدن به خدا را داشته باش.

هر چه داری تو، ز مال و پیشه یی 🌻

نه طلب بود اول و اندیشه یی؟ 🌻

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۴۹

☆ مگر این همه مال و ثروتی که داریم، اول به صورتِ اندیشه ای در ذهن ما نبود؟ و زنده شدن به خدا هم اگرچه الان به صورتِ یک اندیشه در ذهنمان است، اما اگر ما در این راهِ طلب، صادق باشیم؛ یعنی در برابرِ هر اتفاقی فضاگشایی کنیم، بالاخره در یکی از همین فضاگشایی ها، کاملاً از ذهن خارج و به زندگی زنده می شویم.

گر گران و، گر شتابنده بُود 🌻

آنکه جوینده ست یابنده بُود 🌻

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۷۸

☆ ای کسی که در مسیرِ زنده شدن به زندگی با کُندی یا تندی حرکت می کنی، این را بدان که اگر طلب و جستجویِ تو صادقانه باشد، یعنی از ریختن هم هویت شدگی هایِ مرکزت نترسی، بالاخره این تبدیل و زنده شدن به خدا در تو صورت می گیرد.

در طلب زن دایماً تو هر دو دست 🌻

که طلب در راه، نیکو رهبر است 🌻

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۷۹

☆ در طلبِ زنده شدن به مرکزِ عدم، با تمامِ توانت تلاش کن و در این راه همه چهار بُعد که شامل بُعدِ هیجانی، فیزیکی، فکری و جانِ جسمی ات است را به حرکت وادار کن. یعنی هر روز ورزش کن، برنامه گنج حضور را ببین و اشعار مولانا را تکرار کن و غذایِ خوب بخور و بدان این طلب، راهنمایِ خوبی در راهِ شناساییِ هم هویت شدگی هایت است.

🌻 لنگ و لوک و خفته شکل و بی ادب

🌻 سویِ او می غیڑ و، او را می طلب

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۸۰

☆ در هر حالتی که هستی یعنی اگر قضاوت داری، مقاومت داری، که این عینِ بی ادبی است و خلاصه اینکه در این راه، افتان و خیزان هستی، اشکالی ندارد، هر طوری که هستی، طلب داشته باش؛ یعنی رویِ خودت تمرکز کن و با شناساییِ هم هویت شدگی ها، طلبِ این را داشته باش که با خداوند به وحدت برسی.

🌻 دوست دارد یار، این آشفته گی

🌻 کوششِ بیهوده به از خفتگی

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۱۹

☆ خداوند این حالتِ آشفته گیِ تو را دوست دارد، زیرا درست است که تو شاید نتوانی در برابرِ اتفاقات فضاگشاییِ کامل داشته باشی، اما این حالتِ تو، بهتر از این است که تماماً در خوابِ هم هویت شدگی ها باشی و اصلاً فضاگشایی نکنی.

🌻 گفت آن یعقوب با اولادِ خویش

🌻 جُستنِ یوسف کنید از حد بیش

مولوی، مثنوی دفتر سوم، بیت ۹۸۲

☆ حضرت یعقوب به فرزندانش گفت: بیش از حد یوسف را جستجو کنید و خداوند هم هر لحظه به ما می گوید: شما باید بیش از حد در برابر اتفاقات فضاگشایی کنید تا تبدیل در شما اجرا شود.

🌻 هر حس خود را در این جُستن به جد
🌻 هر طرف رانید، شکلِ مُستعد

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۸۳

☆ ما باید هر لحظه تمام حواسمان را در شناسایی چیزهای آفلی که در مرکزمان است بگذاریم و در برابر اتفاقات فضاگشا باشیم، زیرا این جدی ترین کاری است که باعث می شود مرکزمان به طور کامل عدم شود.

🌻 گفت: از رَوح خدا لا تَیَاسُوا
🌻 همچو گم کرده پسر، رَو سو به سو

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۸۴

☆ خداوند می فرماید: از رحمت من نا امید نشوید و مثل کسی که فرزندش را گم کرده و در جستجوی فرزندش است باشید؛ یعنی هر لحظه با فضاگشایی، چیزهای آفل را در مرکزتان شناسایی کنید و پیوسته در این کار تبدیل از هشیاری جسمی به هشیاری حضور باشید.

🌻 گر تو را آنجا بَرَد، نبود عجب
🌻 منگر در عجز و، بنگر در طلب

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۳۳

☆ اگر روزی درونت باز شود و به خدا زنده شوی، تعجب نکن. تو نباید به ناتوانی خودت که بر اساس من ذهنی است نگاه کنی. تو بسیار مهم هستی، زیرا تو امتدادِ خداوند هستی. درست است که الان در دویی به سر می بری، اما باید هر لحظه با فضاگشایی، طلبِ یکی شدن با خداوند را داشته باشی.

🌻 کین طلب در تو گروگانِ خداست

🌻 زآنکه هر طالب به مطلوبی سزااست

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۳۴

☆ این طلبِ عشقی که در تو وجود دارد امانت خداوند است و هر طالب شایسته مطلوبی است؛ یعنی ما دو جور طلب داریم، یا طلبِ زنده شدن به خدا را داریم یا طلبِ هم هویت شدن با چیزهایِ آفل. پس باید هر لحظه به صورتِ حضورِ ناظر، شاهدِ اتفاقات که جزءِ بازیِ زندگیند باشیم و ببینیم که آیا ما طالبِ این فکرهایِ همانیده و چیزهایِ آفلی که در مرکزمان است هستیم یا طالبِ زنده شدن به خداوند هستیم؟

🌻 جهد کن تا این طلب افزون شود

🌻 تا دلت زین چاهِ تن بیرون شود

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۳۵

☆ پس ای انسان عاشق، هر لحظه تلاش کن تا این طلبِ زنده شدن به زندگی، در تو بیشتر شود و تنها با شناسایی هم هویت شدگی ها در مرکزت و فضاگشایی در برابرِ آنها، خداوند درونت را از این چاهِ همانیدگی ها مثلِ رنجش، کینه، ترس و.... رها می کند.

و در آخر مطلب را با این بیتِ بسیار زیبایِ حضرتِ حافظ به پایان می رسانم.

✨ دست از طلب ندارم تا کام من بر آید

✨ یا تن رسد به جانان یا جان ز تن بر آید

حافظ، غزل ۲۳۳

ارادتمند شما، فریبا الهی مهر